

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه عبققات الانوار

حديث ولايت

تأليف : علامه مير حامد حسين هندي

ترجمہ و تفسیر از :

آیت الله سید علی حسینی میلانی

ترجمہ:

محمد باقر محبوب القلوب



انتشارات نبأ

خلاصه عبقات الانوار: حدیث ولایت / تألیف میرحامد حسین ہندی؛

تلخیص و تعریب از سیدعلی حسینی میلانی؛

ترجمہ محمدباقر محبوب القلوب، - تہران: موسسہ فرہنگی نبأ، ۱۳۹۲/۴۹۲ ص

عبقات الانوار فی امامہ الأئمہ الاطہار. فارسی / علی بن ابی طالب (ع)، امام اول،

۲۳ قبل از ہجرت - ۴۰ ق اثبات خلافت شاہک: ۲-۱۹-۰۱۹-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸

ردہ بندی دیوپی: ۲۱۷/۴۵ / ردہ بندی کنگرہ: ۱۳۹۲ ۲۰۴۲۱۷ ع ۲۰۴۲۱۷ BP۲۲۳/ک۹

کتوری، میرحامد حسین، ۱۸۳۰-۱۸۸۸ م / حسینی میلانی، سیدعلی / محبوب القلوب، محمدباقر

مترجم / دہلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹-۱۲۳۹ ق / شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۶۱۲۵۵

خلاصہ عبقات الانوار (حدیث ولایت)

مؤلف: علامہ میرحامد حسین ہندی

تلخیص و تعریب: آیت اللہ سید علی حسینی میلانی

ترجمہ: محمد باقر محبوب القلوب / ویراستار: عبدالحسین طالعی

چاپ: دالاهو / چاپ اول: ۱۳۹۲ / شمارگان: ۵۰۰ نسخہ / قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال

کد کتاب: ۲۰۱/۱۶۶ / ناشر: انتشارات: نبأ / تہران، خیابان شریعتی، بالاتر از بہار شیراز، کوچہ

مقدم، نبش ادیبی، پلاک ۲۶ / تلفکس: ۷۷۵۰۶۶۸۳-۷۷۵۰۶۶۰۲

ISBN: 978-600-264-019-2

شاہک: ۲-۱۹-۰۱۹-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸

سخن مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس از آریخانداد خاندان، و درود و سلام بر سرورمان محمد و خاندان پاکش. و لعنت خداوند بر تمامی دشمنان از آغاز تا انجام.
این بخش درباره‌ی سند مدعی حدیث ولایت است.
اما از جهت سندیت، چند تن از بزرگان و احاح و مسندها و معجم‌ها و کتاب‌های معتبر مشهور، با سندهای صحیح، از دوازده تن از صحابه رسول خدا ﷺ این حدیث را نقل کرده‌اند:

۱- حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۲- حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

۳- ابوذر غفاری

۴- عبدالله بن عباس

۵- ابوسعید خدری

۶- عذراء بن عازب

۷- عمران بن حصین

۸- ابو لیلی انصاری

۹- بریده بن حصیب

۱۰- عبدالله بن عمرو

۱۱- عمرو بن عاص

۱۲- وهب بن حمزه

مشروح آن در پایان بخش سند خواهد آمد.

در بعضی مسندها، اسنادهای دیگری هم دارد که صحت آنها را چند تن از بزرگان حدیث تأیید کرده‌اند.

هم چنین به یاری خداوند چند اسناد صحیح دیگر را هم در آغاز بخش پیوست خواهیم آورد. بنابراین، مناقشه در درستی حدیث و اینکه آیا این سخن، فرمایش پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله است یا نه، سودی نخواهد داشت، گرچه، این تیمیه بنابر عادت همیشگی آن رادست آویز قرار می‌دهد. البته چاره‌ای جز اعتراف به آن وجود ندارد، همان‌گونه که گروهی از بزرگان چنین کرده‌اند.

از جهت دلالت نیز، در این کتاب چهل وجه برایش آورده شده است. در زمینه‌ی فقه حدیث، یا من آن یا قرینه‌های خارجی، یا حدیث‌های دیگر که همگی در پرتو کتاب‌های معتبر و با استناد به گفته‌های مشهورترین دانشمندان علوم گوناگون این قوم است؛ به گونه‌ای است که در دلالت این حدیث سرایت به بقیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و ولایت بدون فاصله‌ی ایشان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می‌گیرد. دیدی باقی نمی‌گذارد.

تحریف در لفظ حدیث

همین انگیزه، گروهی از دانشمندان بزرگ، این قوم را بر آن داشت که حدیث را تحریف کنند، اما مطلب مهم و مورد استدلال، کلام امام علیه السلام است که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «تویی ولی هر مؤمن پس از من»، و در پاسخ به شکایت بریده از حضرت علی علیه السلام فرمود: «ای بریده! او را دشمن مدار؛ به درستی که علی از من است و من از علی هستم و او ولی شماست پس از من.» بعضی (مانند بخاری) داستان را ناتمام روایت کردند. جمله‌ی «انّ علیا منی و انا من علی و هو ولیکم من بعدی» را حذف کرده‌اند و بعضی دیگر آن را بریده کرده‌اند (مانند بغوی)، جمله‌ی «من بعدی (از من) را حذف کرده‌اند، تا حدیث، بر ولایت دلالت داشته باشد، اما با فاصله. لذا بعضی درستی حدیث و دلالتش بر امامت را گفته‌اند، لیکن «در زمان خود من»؛ یعنی - به ادعای آنها - پس از خلفای سه گانه!!

تأویل‌ها و نیرنگ‌بازی‌ها

در حقیقت، کاری که بغوی و بعضی از پیروان متأخرش کرده‌اند، خود اعتراف است به این حقیقت که استدلال به این حدیث بر امامت بدون فاصله، صحیح است، بنابر وجود لفظ «بعد از من»، آن هم در سندهای صحیحی که در بعضی صحاح و مسندها و دیگر کتاب‌های معتبر وجود دارد. ابتدا با لفظ حدیث بازی می‌کردند، سپس آن را بر امامت و خلافت در «زمان خودش» تأویل

کردند، آن گونه که در تعبیر بعضی از آنان است، تأویل باطل و ناروا، که خود گواه است بر آنکه حدیث بر عقیده امامیه دلالت دارد..

این نکته، بعضی از آنان را (مانند نویسنده‌ی الصواعق) واداشته که بگویند:

«و بر فرض صحت، احتمال دارد آن را بر پایه‌ی عقیده‌اش به این معنی روایت کرده است، و با فرض روایت آن با همین لفظ، تأویل آن بر ولایت ویژه متعین می‌شود، مانند حدیث دیگر پیامبر ﷺ که فرمود: أفضا کم علی».

بر اساس این سخن، این حدیث بر امامت و ولایت پس از پیامبر ﷺ دلالت دارد و بطلان خلاف غیر از آن، کاملاً روشن می‌شود. و این سخن اقتضا دارد که گفته شود راوی شیعه بوده است و لذا حدیث را به این معنی بر پایه‌ی عقیده‌اش روایت کرده است!!

در پاسخ می‌گوییم: نخست: این که اگر این باب را در حدیث‌های روایت شده از پیامبر ﷺ و غیر او باز کنیم، شریعت باطل می‌شود و اسلام با تمام اصول و فروعش دگرگون می‌شود، نتیجه‌ای که هیچ مسلمانی نمی‌پذیرد.

دوم: این که ابن حجر از کتب معتبره است که روایان این حدیث، همگی شیعه هستند و این را بر پایه‌ی باورشان روایت کرده‌اند؟

سوم: ابن حجر درباره‌ی راویانی همچون نسائی، عسقلانی، احمد بن حنبل، ترمذی، نسائی، ابویعلی، طبری، طبرانی، خطیب، ابن عبد البر، ابن حجر عسقلانی، جلال الدین سیوطی و مانند آنان چه می‌گوید؟ آیا اینان متوجه نشده‌اند که این حدیث را شیعه‌ها (پایه باورشان) روایت کرده‌اند؟ یا همگی آنان مانند او، شیعه هستند؟

این کلام، پاسخ به نخستین تأویل اوست.

او می‌گوید: «و به فرض آنکه به همین لفظ روایت کرده، تأویل آن به ولایت خاص متعین می‌شود».

بنابراین، بر «ولایت» دلالت می‌کند، لیکن «تأویلش به ولایت خاص متعین می‌شود». این «ولایت خاص» چیست؟ و چه عاملی، بر این کلام مطلق، تخصیص زده است؟ ابن حجر پاسخی به این پرسش ندارد، در حالی که اگر سخن به طور عموم و اطلاق روشن باشد، جز به دلیلی قوی نمی‌توان از ظاهرش دست برداشت.

بنابراین، تأویل جایز نیست، چون دلیل ندارد. ابن حجر ناچار به اعتراف شده است و می‌گوید: «به هر صورت اگر احتمال تأویل نداشته باشد...»

پس چرا «تا ویلش متعین می‌شود»؟

می‌گوید: «پس اجماع بر حقانیت ولایت ابوبکر و دو شاخه آن است».

بنابراین تمام این تلاش‌ها، مانند آن است که ابن تیمیّه اصل حدیث را انکار می‌کند. نبیز تحریف‌هایی، آن‌گونه که در روایت بخاری، بغوی و پیروان‌شان است و نیرنگ‌بازی‌ها، آن‌گونه که در گفته‌های ابن حجر مکی است.

همه‌ی آنها برای اجماع ولایت ابوبکر و دو شاخه آن است، یعنی: ولایت عمر و عثمان!!

چند نکته در این حدیث

کسانی که در لفظ‌های حدیث ولایت دقت‌کنند، به مطالبی دست می‌یابد؛ حدیثی که در مناسبت‌هایی گوناگون از رسول خدا ﷺ صادر شده است.

روایت مسلم آن چنین است که پیامبر ﷺ، علی علیه السلام و خالد بن ولید را به فرماندهی دو لشکر به یمن فرستاد. بنای آنست که اگر دولشکر به هم رسیدند، حضرت علی علیه السلام فرماندهی کل باشد. لفظ‌ها و آشفته‌گی‌های این خبر به گونه‌ای است که جلب توجه می‌کند و شایسته عنایت است که چنین خلاصه می‌شود:

۱- وجود افرادی که در زمان پیامبر ﷺ دشمنی حضرت علی علیه السلام را داشتند. بریده می‌گوید: «علی را دشمن داشتم به گونه‌ای که هرگاه مرا چنان دشمن نمی‌دانستم، و دعوت مردی از قریش را که دوست نداشتم، تنها بر پایه‌ی دشمنی با علی پذیرفتم. آن مرد، در رأس یک گروه ارسال شد. و با او هم صحبت شدم. این هم صحبتی فقط بدو روی بود که بغض علی داشت.» این مرد، خالد بن ولید بود که دنبالش فرستاده بود و بریده او را معرفی کرد (چنان که در حدیث‌های دیگر آمده است)، لیکن اینجا تصریح به دشمنی می‌کند، و به ناچار صریح نمی‌کند!!

۲- اینان همچنین در پی فرصتی بودند تا از حضرت علی علیه السلام و رسول خدا ﷺ بدگوی، کنند. لذا هنگامی که حضرت علی علیه السلام از خمس، آن‌کنیز را گرفت، به بریده گفت: «فرصت را غنیمت بشمار» و این مطلب را برای پیامبر نوشت. بریده بر آن شد تا این را در مدینه‌ی منوره شایع کند (البته نام افراد در این خبر نیامده است): «او را خبر داد تا از چشمش ببرد»!!

۳- بریده (خودش و گروهی که خالد همراه او فرستاد) پیامبر را از کار علی آگاه کرد و او را دشنام داد و نامه‌ی خالد را برای حضرتش خواند و آن را تصدیق کرد. رسول خدا ﷺ به شدت خشمگین شد و فرمود: «علی را رها کنید، علی را رها کنید، علی را رها کنید» و به بریده چنین فرمود: «آیا علی را دشمن می‌داری؟» گفت: «آری». گفت: «او را دشمن مدار». بریده گفت:

«پس از کلام رسول خدا، کسی نزد من دوست داشتنی تر از علی نبود». بدین ترتیب بریده توبه کرد، اما از رفع دشمنی خالد و دیگر افراد آن گروه، چیزی نمی دانیم، بلکه حوادثی که پس از وفات پیامبر ﷺ رخ داد، تأکید بر ادامه ی خشم و دشمنی آنان دارد!!

۴- در آن خبر آمده است که پیامبر ﷺ به بریده فرمود: «آیا منافق شدی، ای بریده؟». یعنی دشمنی با حضرت علی عليه السلام قطعاً نشانه ی نفاق است. این نکته در بسیاری از حدیث های صحیح آمده. لذا بریده عذر خواست و دست پیامبر ﷺ را گرفت و گفت: «بر مبنای اسلام با شما بیعت می کنم». این سخن دلالت دارد بر این که دشمنی با علی عليه السلام، خارج شدن از اسلام است. این گونه است وضع خالد و گروهی که بریده را تشویق کردند تا نزد پیامبر ﷺ از علی عليه السلام شکایت کند برای اینکه «از چشم پیامبر بیفتد!».

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله این خبرها فرموده است که: «علی جز به آنچه به او فرمان داده می شود، عمل نمی کند».

پوشیده نیست که چنین حالت دلالت بر بلندی مقام ایشان دارد.

علی حسینی میلانی

۱۴۱۶/۱/۲۵ هـ.ق

سخن نویسنده ی عبقات

بسم الله الرحمن الرحيم

سیاس و اوند حمید حکیم والا راسزاست، او که جانشین را پس از پیامبر ﷺ و لایق مؤمنان قرار داد، و به آنکه و غایت آن سر جایگاه عالی را عطا فرمود. دوستی آنان سر لوحه ی پاکی نیکوکار و دشمنی با ایشان نشانی خواست حرامزاده است. و درود خدا، بر پیامبر گزیده و خاندان گرامی اش که به برتری آن جانشینی و بزرگی یافتند.

و بعد، این بنده ناتوان، سید حسین فرزند علامه سید محمد قلی موسوی - که خداوند در روز هراس او را با چهره شاد تابان بر رخیزه گوید

این جلد سوم از منهج دوم از کتاب «عبقات النوارین إمامة الاطهار» است.

موضوع این مجلد، حدیث سوم از حدیثی است که نویسنده ی «التحفة» در «باب الامامة» آورده است، و آن را منحصر به استدلال اهل حق و کرامت کرده است، آن هم به گونه ای جسارت آمیز و بی توجه به درستی و راستی.

خداوند، ولی توفیق و نگهداری است، یاری جستن، از اوست و فرمانبرداری خاضعانه، تنها نسبت به اوست.

سخن دهلوی

است محدث، عبدالعزیز دهلوی گوید:

«حدیثی سمعنا من نجله بریده، مرفوعاً روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: همانا علی من است بمن از علی هستم، و او ولی هر مؤمن پس از من است. این حدیث باطل است، چون در اسنادش «أجلح» قرار دارد که او در روایت کردنش متهم به تشیع است. و جمهور او را ضعیف گفته اند، پس احتجاج به روایت او جایز نیست. نکته دیگر: کلمه «ولی» از دهای ششک است، باید دانست چه عاملی سبب شده که مراد از آن، «اولی بالتصرف» باشد؟ نکته دیگر: این ولایت، مقتید به وقتی نیست، مذهب اهل سنت است. دیده ایم که حضرت امیر در زمانی از زمان‌ها، پس از پیامبر ﷺ امام الحجب الاطاعة بود.»^(۱)